

رسول پویان

ترانه دل

نه شوق وصل و غم انتظار می ماند
نه ناز گل نه نیاز هزار می ماند
نه وعده های خیالی کند دلی شادان
نه سوز و درد دل بی قرار می ماند
نه عطر شبنم گلزار در سحرگاهان
نه موج گریه شبهای تار می ماند
نه رنگ زرد رخ عاشقانه در پاییز
نه شور و خنده باغ انار می ماند
نه قهر سردزمستان و گرمی سوزان
نه اعتدال خزان و بهار می ماند
نه افتخار به اجداد و دودمان اصیل
نه زور طایفه و قوم و تبار می ماند
نه تاج بر سر جمشید و کی و اسکندر
نه شأن و دبده شهریار می ماند
نه ناز و عشوه و جور و جفای سنگدلان
نه صبر عاشق و قول و قرار می ماند
نه تاک خانه و گلدان پر گل منزل
نه لاله دردل دشت و مزار می ماند
نه تکیه بر سر چوکی و منصب عالی
نه با کسی طمع کار و بار می ماند
نه رند پاک دلی با شراب آلوده

نه زهد زاهد شب زنده دار می ماند
نه جوش مستی و آزادگی و بی باکی
نه پارسایی و شرم و وقار می ماند
نه کام خشک صحاری درتموزداغ
نه موج زمزمه آبشار می ماند
دوروز عمر دیگر با شتاب می گذرد
فقط ترانه دل یادگار می ماند

2014/6/23

رسول پویان

خواب سنگین

بهر طرف که نگه می کنم شب تار است
سپیده در شکم اهریمن گرفتار است
از آن دمی که به مکر و ریا نوحه کنند
به جای شادی و لبخند گریه زار است
امید سبز بهاران اسیر پاییز است
به چشم غنچه گل نیش عقرب خار است
ز آسمان غم و درد و بلا همی بارد
طیب مرده و آدم ز ریشه بیمار است
هنوز کوکب طالع به خواب سنگین است
در آسمان خیال اضطراب بیدار است
متاع عشق و محبت مکن عرضه دیگر
که حُب قدرت و سرمایه باب بازار است

توگویی رحم و عواطف نمانده در دل ها
فقط ز جور و ستم ظلم و کین سرشار است
عراق و شام و فلسطین اسیر بیداد است
بهر کجا نگری خون و جنگ و ادبار است
به نام مذهب و قوم و گروه می تازند
همه تعصب و افراط و گند اشرار است
سلاح پر خطر دین و دانش و منطق
به دام فتنه اهل ریا گرفتار است
بسی گذشت زمان و کسی ندید عمل
ز شیخ و واعظ و مفتی فقط گفتار است
بگرد محور خُرد و بزرگ می گردند
درین زمانه فقط چرخ و دور اقمار است
ز تار بسته دل ها کسی گره نگشود
نوازشی که بدل زخمه می زند تار است
فقط نه آدم و حیوان بند زندان اند
اسیر دام بلا آب و خاک و اشجار است

2014/7/22